



سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

سال چهارم نیمه اول بهمن ماه ۱۳۶۹

ارگان کمیته خارج از کشور

جنگ خلیج فارس:

اهداف و نتایج آن

با شروع حمله هوایی نیروهای غربی و متحدین منطفق‌ای آنها به خاک عراق، جنگی آغاز شد که صرف‌نظر از دامنه زویمان احتمالی ادامه آن بدون تردید یکی از مهمترین حوادث دهه میلادی جاری بحساب خواهد آمد. این جنگ از سوی آمریکا با محاسبه نسبتاً دقیق و سنا آماده‌سازی همه جانبه، افکار عمومی کشورهای غربی شروع شده و از این رو ابتدا میبایست در مورد اهداف این کشور از جنگ‌مزبور که با یک جنگ‌روانی مطبوعاتی کم‌نظیر تکمیل شده است، کمی مکث کنیم.

بایان جنگ سرد و فروریختن بلوک کشورهای سوسیالیستی، بحران سرکردگی در میان سه قطب اصلی سرمایه‌داری غرب را تشدید کرد. هر یک از سه گروهی آمریکا، ژاپن و اروپا میکوشد که با اتکا به نقطه قوت خود در موقعیتی بهتر از سایر رقبا قرار گیرد و البته در ایسن میان با پیش آمدن جریان اشغال کویت توسط عراق موقعیت آمریکا بطور استراتژیک آسیب پذیر میشد. ما در شماره گذشته بنام کارگر و در مقاله، "مسئله فلسطین و شرایط سیاسی جدید" به این موضوع اشاره کردیم که "اگر آمریکا - در مورد اشغال کویت - عقب نشینی کند... آنگاه رژیم‌های مکرراتیک و یا دیکتاتوری طرفدار غرب در خاورمیانه از ترکیه گرفته تا مصر و تونس در معرض بی‌ثباتی همه جانبه قرار میگیرند". بدون تردید اکنون باید اضافه کنیم که در صورت تداوم بحران خلیج، جنگ سرکردگی در میان اردوی امپریالیزم، وارد فراز جدیدی میشد که بغضون آن تضعیف شدیدتر موقعیت آمریکاست. میباید، موقعیتی که در دوره ریگانیزم و بعد ارتقا کاندیدترسیم به سطح سیاست دولتی، در مورد افسانه بود و آغاز پایان جنگ سرد، آنرا و معادلات سیاسی ناظر

بقیه در صفحه ۱۱

جنگ نه!

از خاک قبرس توسط ترکیه، دولت عضو ناتو، موجب لشکرکشی آمریکا نشده است [چرا اشغال تمام عیار لبنان توسط سوریه و اسرائیل آمریکائیان را به منطقه نگاشته است و مستتر از همه چرا اورژس و بی‌خانمانی خلقی فلسطین و تصاحب سرزمینهای توسط اسرائیل، بسا وجود قطعه‌نامه‌های سازمان ملل که سالهای سال از قدمت آنها میگذرد، آمریکا و سرمایه‌داران متحدش راه‌جنگ با اسرائیل نگاشته است ؟

اگر دولتهای سرمایه‌داری در صف واحدی بر طبل مرگ و نیستی، خرابی و ویرانی و جنگ میکوبند، مردم جهان به‌مراه احزاب ترقیخواه، انقلابی و کمونیست در مقابل آنها صف آراش کرده‌اند. اعتراضات جنبش‌های توده‌ای علیه جنگ، افشاگر اخته بودن مکرر سرمایه‌های بورژوازی است. در حالیکه اکثریت مردم جهان مخالفت خود را با جنگ‌بیان کرده‌اند، دولتهای سرمایه‌با تشدید جنگ‌روانی به اعتبارات مالی جنگی می‌افزایند. این جنگ‌سانسور و شکل‌دهی افکار عمومی در غرب را که قبلاً بصورت پوشیده توسط‌بنگاه‌های خبرپرگانی سرمایه‌داری جهت داده میشد به سانسور رسمی، علنی و اعلام شده تبدیل کرد، و به آن حمله‌ت جهانی بخشید. سانسور سه فقط مربوط به جنگ، بلکه سانسور مربوط به اخبار تظاهرات، جنبش‌ها و مضامین آنها نیز وسیعاً بکار گرفته شده است. بعنوان مثال گزارش مضامین سخنرانی و شعارهای تظاهرات ۲۵۰ هزار نفره بن پارتیخت آلمان که اساساً بر ضد آمریکا، بر ضد بمبارانهای بهره و بغداد و آلودگی محیط‌زیست بود و سبب جنگ را آمریکا معرفی میکرد، گلا وارونه منگس شد. این امر موجب اعتراضاتی در سوئد، آلمان و... شده است. این جنگ به‌خوبی دمکراسی بقیه در صفحه ۲

نه کلمه‌ای است که اینروزها بر پیشانی، بازو و لبان مردم جهان نقش بسته است. هزاران پرچم، پوسترس، اعلامیه، بیلگارد و... مضامین اعتراضی خود را با این کلمه شروع کرده‌اند. "نه، جنگ را فوراً قطع کنید". خواست مردم جهان است. مردمی که با تعطیلی مدارس، دانشگاه‌ها، محیط‌های کار و اعتصابات موقت در کارخانه‌ها آنسرا فریاد زده‌اند، نه، به جنگی است که مردم عراق را به خاک و خون کشیده است. نه بر ویرانیهایی ناشی از بمبارانها و موشک‌بارانهاست. نه به آلودگی شدید محیط‌زیست در خلیج فارس و کشورهای منطقه است. و بالاخره نه به نظم‌زینی است که آمریکا با نیروی سرکوب‌نظامی خود، در صد تثبیت آنست.

بحثها و مناظره‌های تلویزیونی و کار افشاگرانه و ملیونی نیروهای مرفقی و انقلابی در سطح جهان به همه اثبات کرده است که آمریکا برای تثبیت خود بعبث‌لوان پلیس بین‌المللی جهت حفاظت از نظم بین‌المللی ناعادلانه‌ای که سرمایه‌داری جهانی به اکثریت مردم جهان تحمیل کرده است، جنگ را شروع کرد. همه از موفقیین دول سرمایه‌داری درگیر در جنگ سؤال کرده‌اند: "اگر در کویت با مدجان وسیع زمینی کاشته میشد، آمریکا به آنجا لشکر کشی میکرد؟" چه سؤال گویا و افشاگری، نفت و سودهای انحصارات نفتی و حسسظ حکومت شیوخ میلیاردر و بانکدار عرب متحد آمریکا بیک حلقه، استراتژیک برای سرمایه‌داری هار آمریکا است. همه از ماهیت حکومت‌های وحشی و مرتع این شیوخ خوبی آگاه هستند. دفاع از حکومت‌هایی چون عربستان امارات کویت و دمکراسی لقب دادن، واقعا براننده حکمرانان خونخوار و سرکوبگر آمریکاست. اگر مراد اجبجری قطعه‌نامه‌های سازمان ملل است، پس چرا اشغال‌بخشی

اعلامیه مشترک

قربانیان جنگ فقط مردمند!

- سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران
- سازمان فدایی - ایران
- سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

در صفحه ۲

گزارشاتی از جنبش صلح

در صفحه ۳

ما فقیر، اما مترومیم

در صفحه ۱۲

گفت و شنودی

با اسماعیل خوبی
در صفحه ۲۵

سوسیالیسم

و محیط زیست

پل سوزی

در صفحه ۵

ادامه از صفحه ۱

اعلامیه مشترک

قربانیان جنگ فقط مردمند!

مردم خواهان قطع فوری جنگ هستند!

هنوز خاکستر جنگ هشت ساله، ایران و عراق سرد نشده، بار دیگر آتش جنگ در خلیج فارس برافروخته شده و خطر گسترش آن در سراسر خاور نزدیک و میانه و شمال آفریقا راه طورجدهی شدید می‌کند. این جنگ که تحت عنوان دفاع از استقلال و آزادی کویت و در مخالفت با اشغالگری آغاز شده است، چیزی نیست جز یک جنایت سازمان یافته علیه خلفای منطقه. امپریالیستها به بهانه، مخالفت با اشغال کویت چنان آتش جنگ وحشتناکی را در منطقه برپا کرده‌اند، که ابعاد آن از نخستین روز آغاش آنکارا، از مسئله، کویت فراتر رفته، زندگی و هست و نیست توده‌ها و مردم بخش بزرگی از جهان از جمله کشور ما ایران را مستقیماً به مخاطره انداخته است. این جنگ ناآنجاکه به مسئله، کویت برمی‌گردد، جنگ سرچاه‌های نفت و منازعه، سلاطین نفتی است. و گرنه در همین منطقه بیش از چهل سال است که اسرائیل حقوق ملی و انسانی خلق فلسطین را مورد تجاوز قرار می‌دهد. سنی اردشال است که کشور لبنان، عرصه، تاخت و تاز نیروهای نظامی سوریه و اسرائیل قرار دارد و هنوز بخش مهمی از جنوب لبنان در اشغال اسرائیل باقی مانده است. سالیان درازی است که رژیم جمهوری اسلامی در ابعاد وسیع و باسما گل‌زین دموکراسی در ایران می‌پردازد و در مقابل خواست خودمختاری مردم کردستان مبارزه می‌کند. میلیونیها مردم کشورهای خاور میانه زیر ستم حکومت‌های سرکوبگر از ابتدائی ترین حقوق دموکراتیکشان محرومند. در تمامی این موارد دهها قطعه نامه، سازمان ملل و محافل بین‌المللی بوسیله، امپریالیستها، به ویژه امپریالیسم آمریکا، وتو شده و با عملاً به حالت تعلیق در آمده است.

مداخله، نظامی دولتهای امپریالیستی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا در خلیج فارس، تنها در دفاع از شیوخ و مرجع و دولت اسرائیل و تضمین منافع انحصارات نفتی و تسلیحاتی خلاصه نمی‌شود. بلکه از لحاظ استراتژیک تلاشی است برای تحمیل نظم نوین امپریالیستی بر جهان، که در آن آمریکا نه تنها می‌خواهد قدری بلاساز خود را بر جهان برکسی نباشاند، بلکه با به رخ کشیدن برتری نظامی خود می‌کوشد سرکردگی خود را بر جهان سرمایه‌داری دوباره احیا و تثبیت کند و در کنار دولت امپریالیستی با آزمایش آخرین اختراعات نظامی بر روی مردم سیدناغ منطقه به ویژه مردم عراق، کار انحصارات تسلیحاتی را رونق دهد.

برنده این جنگ هر نیروی باشد، مردم فقط بازنده و قربانی آن خواهند بود. مردم هیچ کشوری نمی‌دران جنگ ندارند. از اینرو ما با رد هر نوع مداخله‌گری و اشغالگری از سوی هر نیروی، خواهان قطع فوری این جنگ و برگزاری کنفرانس بین‌المللی هستیم. در این کنفرانس باید بطور جدی و ریشه‌ای مسئله فلسطین و سایر مسائل منطقه از جمله مسئله، کویت، لبنان، حقوق ملی و دموکراتیک خلق کرد در چارچوب کشورهایشان و موارد متعددندقیش دموکراسی و حقوق بشر، مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

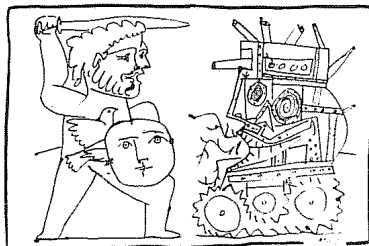
این هدفی است دست یافتنی، که اکنون تنها تشدید مبارزه، متحد مردم برای صلح و گسترش جنبه مبارزه علیه جنگ می‌تواند به آن تحقق بخشد.

۱۰ بهمن ۱۳۶۹

سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران

سازمان فدایی - ایران

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)



"مبارز برای صلح"

Pablo Picasso

محدود بورژوازی را افشا کرده است و اتفاقاً حادثه، مهمی است برای گمانیکه در ایندور به سینه‌زنان بی‌چیزه موجب نظام سرمایه‌داری و رونیای سیاسی آن بسندل شده‌اند. این جنگ همچنین مغفوق نیروهای ایرانیسی اپوزیسیون را دچار تخلخل کرد. سرمایه‌داران و سلطنت طلبان ایرانی با چهار دست و پا و کتف بسته در خدمت نیروهای نظامی آمریکا برای تداوم و به خون کشیده شدن مردم بیگناه منطقه صف کشیدند. اما برخی از نیروها که بویژه در ایندور، تزلزل کشیدند، نسبت به آمریکا سرمایه‌داری از خود نشان میدادند. مؤسسه تکان خود به و در مقابل جنگ و امپریالیسم آمریکا و نظم نوین‌ساز موعظگیری نموده‌اند. آیا رادیکالیسم جنبش فد جنگ می‌تواند این نیروها را منقلب نماید! مسلم است که عده‌ای اصلاح نابینا شدند. کسانیکه برای بوش نامسه مینویسند، راهشان را جدا کرده‌اند.

همانگونه که اطلاعیه ۲۷ دی کمیته خارج سازمان ما بیان کرده است، شرکت مهاجرین و فعالین سیاسی ایرانی در جنبش جهانی صلح با ابعاد مسئله تناسب ندارد. یکی از دلایل این کمیته تبلیغات و افشاکاری در میان

ایرانیان است موضوع دیگری، ضعف سازماندهی است. هر چند تشکلهای گوناگون ضد جنگ در تمامی شهرها و کشورهای وجود دارد، ولی بسیاری از ایرانیان بدلیل عدم ارتباطات محلی و بی‌اندیشه‌ها، از ارتباط فدائی با آنها ندارند. بنابراین تشکلهای مکرراتیک ایرانی مثل زنان، پناهندگان و... که بخشی از ایرانیان را متشکل کرده‌اند باید خود را به جنبشهای صلح که اساساً توسط اهالی هر کشور شکل داده شده پیوند دهند. در عین حال سازماندهی کمیته‌های سازماندهی ایرانیان بکند. هر دو شکل فوق در چهارب ایندور دیده شده است. ولی نکته مهم اینست که ماباید به سازماندهی سراسری صلح ببینیم. بنابراین صلح، جنبش جهانی صلح، تضعیف امپریالیسم، و جنبشهایی و سرمایه‌داریست و به تقویت مواضع انسانی، و به بهبود شرایط محیط زیست و آزادی و سوسیالیسم در جهان باری خواهد رساند. ما از تمامی اعضا و هواداران سازمان می‌خواهیم که به مانند گذشته و با جدیت بیشتر در جنبش صلح شرکت کنند و مهاجرین و اپوزیسیون مکررات و انقلابی ایرانی را برای شرکت در این جنبش ترغیب نمایند. "ما براین جنگ دمنشانه و حجام خوبی که جنگ افزوزان براه انداخته‌اند، نه می‌گوئیم و از تمامی مردم صلح دوست و آزاده جهان می‌خواهیم که برای پایان نوری آن از هر طریق ممکن اقدام کنند!

بحران خلیج فارس باید از طریق سیاسی و مسالمت آمیز، با برگزاری کنفرانس بین‌المللی برای پایان دادن به هر نوع اشغال و احترام به حق تعیین سرنوشت خلفا و خروج نیروهای خارجی از منطقه حل و فصل شود!"

گزارشاتی از جنبش صلح

آرای شوم جنگه که برخاست، هزاران آوی دیگر از هزاران گوشه همزمان با آن و در مخالفت بی‌قیدو شرط با آن ازدهان هزاران هزار انسان شریف، طنین‌انگیز شد. جنگنده! چرا که من هنوز داغ گراناها را بر جگر دارم، هنوز رنجور از تجاوز به بانام هستم، هنوز فرمت شمارش کشته‌شدگان جنگه ایران و عراق را پیدا نکردم، هنوز مرثیه خونین کویکان فلسطین را به پایان نبردم، هنوز رنج آوارگی را در افغانستان به نغمه درنیاورده‌ام، هنوز در ماتمردم لبنان سوگوردم، هنوز شصت‌هفتام هزار کابوس و پستانم را فراموش نکردم، ام، آن هفت انگیز کابوس را و هنوز عرق شرم آیدیدی که در آردوگاههای مرگه در آلمان نازی بر گروههای وسیع مردمرفت، از چهره نسترده‌ام، هنوز بر جراحات مبارزان اتمی هیروشیما و ناکازاکی مرهم ننه‌ایم، و هنوزهای دیگر بویختمار هنوزهای دیگر ۱۰۰۰۰!

کارنامه جنگی که ریشه در آرزمندی جهانی دارد، برای وجدان انسان معاصر، کارنامه‌های پر از سیاهی و تبهایی است، از این روست، اگر میبینیم که میلیونها نفر در کشورهای غربی، در اینروزها، جنبش توانمند صلح را در برابر بیخ جنگه آمریکا میگذرانند. آمریکایی که همراهِ حلهای مسالمت آمیز را به بن بست کشاند تا در عصری که فرامیرسد، پرچم سلطه‌گری را باز برافراشته نگه دارد، و چنین مباد!

در این صفحه ما فقط گوشه بسیار کوچکی از گزارشات مربوط به تظاهرات صلح را که تا کنون بدست ما رسیده است، درج میکنیم. در این حرکتها رفقای ما نیز در کنار سایر ایرانیان شرکت داشتند. هاتونگه در اطلاعیه که، بخ و نیز در سه مقاله این شماره پیام کارگر آمده است، و رفقای ما باید همچنان فعالانه تر در این جنبش شرکت کرده و سایر ایرانیان مهاجر را نیز ترغیب کنند که در توانمندی بیشتر این جنبش بگویند.

بن آلمان

روز شنبه ۲۶ ژانویه، بن پایتخت آلمان ملووا جمعیت صلح دوستی و مترقی آلمانی بود. تظاهراتی که به دعوت DGB اتحادیه کارگری آلمان، و پیش از ۵۰ هزار مسلمان آلمانی و خارجی علیه جنگ تدارک دیده شده بود، پیش از ۲۵۰ هزار نفر را به تظاهرات چندین ساعته در بن کشاند. قبل از شروع راهپیمایی که از چهار نقطه شهر شروع میشد سخنرانیهای منطقه‌ای صورت گرفت و موسیقیهای ضد جنگه اجرا شد. آنگاه تمامی خیابانهای شهر بن در تسخیر صفوف وسیع مردمی بود که بر پیشانی، باز و زبانشان کلمه نه نقش بسته بود. آنها خواهان قطع فوری جنگه بودند و بمبارانها و موشک بارانها را محکوم میکردند و آمریکا را بدلیل شروع جنگه محکوم مینمودند. سپس صفوف تظاهرکنندگان به مرکز شهر بن رسیدند. در آنجا چندین نفر از نمایندگان DGB کلیسا و ... سخنرانی کردند. که جلگی سخنرانیها در راستای شعارهای تظاهرکنندگان بود.

همزمان با این تظاهرات، در شهر برلین نیز بیش از ۳۰ هزار نفر برای صلح به خیابانها ریختند. در شهر و در برهمن بیش از پانزده هزار تن تلاش کردند در مسیر ارسال اسلحه به جنگه خلیج، اختلال ایجاد کنند. در شهرهای دیگر آلمان نیز حرکتها صورت گرفت. شبکه‌های تلویزیونی آلمان در دور جدید تلاش کردند، تا همزمان با ستونر جهانی اخبار جنگه توسط آمریکا، اهداف و خواسته‌های جنبش ضد جنگه آلمان را جدو و یا وارونه جلوه دهند. شبکه‌های تلویزیونی آلمان شعارها و سخنرانیهای اینروز راهمیستی با آمریکا و صلح - چه چیز مانعه الحمی- عنوان کردند، که از اساس با گفتار سخنرانان و شعارهای تظاهرکنندگان فرق داشت. یوزروای نشان داد که آزادیها و دمکراسی تابعی از منافع و خواسته‌های یک اقلیت کوچک در جهان است. سرمایه است.

برلین آلمان

شهر برلین شاهد چندین تظاهرات بالای صدهزار نفری بوده است. در این شهر نیز بمانند دیگر شهرهای آلمان، دانش آموزان با تعطیلی مدارس به خیابانها ریختند، تا اعتراضشان علیه جنگه را به گوش جهانیان برسانند. آکسیونهای اعتراضی شهر برلین در ایندور، بطور مداوم و سیستماتیک ادامه داشته است.

شهر فرانکفورت نیز با آکسیونهای منظم و مرتب روزانه و هفتگی همراه بود. روزهای شنبه به دعوت DGB جمعیتی نزدیک به ۲۰ هزار نفر در میدان مرکزی شهر جمع میشوند و خواست صلح و مبارزه علیه جنگه را بیان میکنند. آکسیون روز ۱۹ ژانویه آنها به راهپیمایی جلوی پارکهای آمریکائی انجامید. دانش آموزان فرانکفورت نیز در پنجشنبه از ساعت ۴/۵ در این میدان تظاهرات میکنند. حرکتها موضعی چپها در این شهر، بمانند برلین و ... نیز ادامه دارد. تعدادی از تظاهرکنندگان در شهر فرانکفورت جلوی بورس این شهر را که شهرت بین المللی دارد برای منتهی مسدود کردند. حرکتی شبیه به این در شهرهای دیگر نیز اتفاق افتاد که اندامحل وزودی شرکت زمینس در برلین یکی از نمونه‌های فوق بوده است. تعدادی از کارخانه‌ها، مثل Audi و ... نیز ساعتی را به نشانه همیستی با جنبش صلح بسته اعتصاب گرفتاراند.

در دیگر شهرهای بزرگ و کوچک آلمان هم آکسیونهای اعتراضی و مردمی برای صلح در جریان بوده است. تظاهرات ۱۵هزار نفره مونیخ ۲۵هزار نفره اشتوگارت، کیل، زار برکن، هانوفر و ... نمونه‌هایی از حرکتها فوق بودند. مردم آلمان همچنان در تب قطع جنگه و برقراری صلح قرار دارند و آکسیونهای دنباله‌دار آنها بیانگر همین موضوع است.

هانوفر آلمان

هانوفر یکی از شهرهایی است که روزانه شاهد چندین آکسیون و اعتراض دسته جمعی است. در روز ۱۷ و ۱۸ ژانویه آکسیونهای پراکنده‌ای در سطح شهر آغاز شد. روز ۱۹ ژانویه هانوفر شاهد یک تظاهرات ۱۵ هزار نفری روزوشه ۲۱ ژانویه چندین هزار دانش آموز با تعطیل کردن کلاسهای درس در به تظاهرات پرداختند و دانشجویان عموماً با شرکت در تظاهرات و ایجاد راه‌پندان در جلوی محوطه دانشگاه، دانشگاه را به حال تعطیل درآوردند. روز ۲۲ ژانویه نمن تظاهرات و آکسیونهای متفرقه، دو دقیقه و سایل نقلیه، عمومی از حرکت بازایستادند. روز ۲۳ ژانویه بیست و یک هزار نفر به فراخوان اتحادیه کارگری در مرکز شهر تظاهرات کردند. روز ۲۴ ژانویه دانشجویان به همراه دیگر اقلش هزار نفر تظاهرات برای صلح پرداختند که متعاقب آن جشن خارجی‌ان که هر ساله در محل غذاخوری دانشگاه برگزار میشود به جشن ضد جنگه تبدیل شد. در این جشن بیش از هزار نفر شرکت کردند. در مرکز شهر نیز از طریق نصب بلندگوش در ساعت‌های مبنی از روز تلاش میکنند تا اخبار موفق را به اطلاع مردم برسانند.

هم‌کنون محل تجمع نیروهای ایوبیسیون به محل نشست و جلسات هر روز نیروهای اتحاد صلح در آمده است. جمعیت هرتس ساعت ۷ دور هم جمع میشوند تا گزارش کار روزانه و حرکات آینده را که توسط گروههای کار تنظیم شده است به اطلاع جمع برسانند. در طی این مدت از دهها کارشناس جنگه و بسیاری از استادان اینجی دانشگاهها جهت بررسی و حصول چگونگی وقوع جنگه دعوت شد که در مکانهای مختلف سخنرانی کردند. هم‌اکنون نیز مدارس و دانشگاهها بطور نیمه تعطیل در آمده است.

زنان آلمانی نیز شرکت فعالی در این مجامع دارند. آنها ائتلافی از محفلها و گرابشات و تشکلهای مختلف هستند که با جدیت حرکات صلح طلبانه خود را دنبال میکنند.

کلن آلمان

شهر کلن بعد از شروع جنگه خلیج توسط آمریکا به تظاهرات و حرکتهاش بر علیه جنگه دست زده است. اینک در پنجشنبه ساعت ۷ بعداز ظهر، تظاهرکنندگان جمع میشوند تا برای صلح و علیه جنگه اعتراض کنند. زنها در این شهر نیز هم چهارشنبه جمع میشوند تا برای اهداف فوق مبارزه‌شان را پیش ببرند. در این حرکت نیز زنان تمامی ملل شرکت کرده‌اند. بر اولین حرکت آنها صدها نفر شرکت کرده بودند. تعدادی از زنان فیمنست نیز دست به اعتصاب غذا زده‌اند و از اتحادیه DGB خواسته نده که برای صلح و علیه جنگه، دست از کار بکشند و اعتصاب نمایند.

سرمایه‌داری خود را در صورتی نیز صادق است که فرض کنیم سرمایه‌داران، در نقش خویش عنوانی شهروندان خصوصی، افرادی باید اخلاقتند که هرگز کارنامه محیط زیست را آلوده نمی‌کنند. هتکولوژیهای ضرر را به خدمت نمی‌گیرند و از طرق دیگر نیز بر فشاری که یک دستگاه تولیدی بسیار پیشرفته بر محیط زیست وارد می‌آورد نمی‌افزایند. به عبارت دیگر، مسئله در خود سرمایه‌داری و اجبار ذاتی آن به گسترش مداوم است و نه در زیاده روی‌ها و بی‌قاعده‌گی‌های آن.

گمان می‌کنم از آنچه به‌رنت می‌توان نقد کرد گرفت که سرنوشته کشورهای سرمایه‌داری که هنوز راه خود را معلوم نکرده‌اند اهمیت نظیسی دارد. اگر ایستادگی کنند و بتوانند نظام اجتماعی و زنده ای متفاوت از سرمایه‌داری بنا کنند آنگاه بشر می‌تواند دست گرم‌تر بخت خویش را در مبارزه با میراث منحوس سرمایه‌داری بیازماید.

اجازه دهید تاکنون یک کم منطوق این نیست که اگر سرمایه‌داری باقی بماند بر بحران کنونی‌اش ناپیچ آید خود به خود مایهٔ مصیبت محیط زیست را که میراث حیات چهارصد سالهٔ سرمایه‌داری است، از میان برخواهد داشت. زمانی بود که چنین استدلالی دقیقاً با نظر من انطباق داشت. من گمان می‌کردم سرمایه‌داری معنای پیروزی نوعی خردمندی ابتدایی است که در طرّفهٔ العینی و برای همیشه رفتارهای چون جنگ هسته‌ای و نابودی محیط زیست را، که امروز در ادامهٔ شان به معنای خود کشی نوع بشر است، از میان حذف خواهد بُرد. ما منتقد سال‌ناریخ سرمایه‌داری و آنچه در پشت سر گذاشته و دیگر نمی‌توان چنین ترس‌هایی را بدین‌ای نگاشت. کارنامهٔ این دوامع در مجموع بهتر از کارنامهٔ دوامع سرمایه‌داری نیست. هر کسی که منتقد این دوامع و در آیندهٔ نزدیک پیش‌بینی خواهد داشت در صورتی مستمندی جدی خواهد یافت که دلیلی متضاد از «خردمندی مفروضی سرمایه‌داری» ارائه دهد.

من گمان می‌کنم چنین دلایلی وجود دارند. نخست آنکه بار دیگر باید تأکید کرد که کارنامهٔ بد سرمایه‌داری ناشی از طبیعت ذاتی آن به عنوان پویای مهابت ناشدنی ابسانت سرمایه‌داری است. این نظام مهابتی جز درهم‌ریختگی ادواری اقتصاد ندارد. واحدهای مصرفی که نظام آن آنها تشکیل یافته است - یعنی سرمایه‌داری - بازگردد برای ادامهٔ حیات خود عرصه‌ای نسبتاً کوتاه مدت سود آور را در پیاند. هیچ فزونی از این نظام به چشم نمی‌آید که حاکی از آشنی پیروزی بی‌سازگاریش در مقابل برنامه‌ریزی‌های بلند مدتی باشد که در برخورد موثر با مسئله محیط

زیست مطلقاً ضرورت دارند. دقیقاً در همین جاست که سرمایه‌داری آشکارا از سرمایه‌داری نامیز می‌یابد و می‌خواهد نگویم این امر نه تنها در مورد نمونه‌های آرمانی‌ای که جنبش سرمایه‌داری طی سالها ارائه کرده است، بلکه در مورد همین سرمایه‌داری و واقعاً موجود نیز صادق دارد. یکی از اندیشه‌های اساسی - و شاید اندیشهٔ اساسی - آن بوده است که برنامه‌ریزی جانشینی بازار شود و تقسیم همهٔ منابع را بر عهده گیرد. از همان ابتدای تاریخ اتحاد شوروی برنامه‌ریزی یکی از خصوصیات ضروری بوده و بعدها نیز همهٔ کشورهای که خود را سرمایه‌داری نامیده‌اند همین را راجه کرده‌اند. سازمان ملل متحد و سازمان‌های تابع آن تا بدامنا پیش رفته‌اند که حضور با غیاب برنامه‌ریزی را معیار رسمی تقسیم نظام‌های اجتماعی - اقتصادی جهان به دو مقولهٔ که آیا در سرمایه‌داری برنامه‌ریزی وجود دارد یا خیر و بحث در این است که آیا برنامه‌ریزی، در قیاس با بازار سرمایه‌داری، کارایی بیشتری برای رسیدن به برخی نتایج مطلوب دارد یا خیر؟ در میان این نتایج مطلوب روشن است که حیاب و حفظ محیط زیست باید از اولویت برخوردار شود. لیکن مسئلهٔ محیط زیست عملاً هرگز در این مباحث راه نمی‌یابد. این از دیدگاه سرمایه‌داری قابل فهم است: کارنامهٔ جهان بسیار است که عقل محکم می‌کند اصولاً از غیر طرح مسئله بگذراند. شاید گمان رود که طرف سرمایه‌داری می‌تواند از این سکتور نفع بهره‌بردار می‌کند. لیکن در این سو نیز کارنامهٔ نوبت گشت است و گمان نمی‌کنم اقامهٔ دفاعیه‌ای متنز از سرمایه‌داری در بارهٔ محیط زیست امکان پذیر باشد. همان بهتر که در توطئهٔ سکوت به سرمایه‌داران بپیوندد.

اگر واقعاً به همین دلیل است که سرمایه‌داری از مطرح کردن مسئلهٔ محیط زیست و دعاوی خود چشم‌پوشیده‌اند این در گمان من مرکب‌اشتباهی جدی شده است. منحنای چنین کاری‌اعتراف به ناتوانی سرمایه‌داری در برخورد با مسائل محیط زیست است. لیکن از تاریخ کوتاه سرمایه‌داری هرگز چنین نتیجه‌ای نمی‌توان گرفت، با وجود آنکه سرمایه‌داری برای حیات خود سرمایه‌داری و وجود آمده است. در کشورهای نسبتاً عقب مانده و در مقابل مقاومت برتصعب کشورهای نیرومندی و پیشرفته‌تر سرمایه‌دار -

برنامه‌ریزی سرمایه‌داری نظر خود را بر دو هدف معطوف داشت و دستیابی به آنها را، به حق، شرط ضروری ادامهٔ زندگی خویش دانست. یکی «سیدن» به دیگران بود و دیگری «دفاع». سرمایه‌داری در رسیدن به این اهداف، هرچند به طور ناقص، کارساز شد. در این راه، سرمایه‌داری به نحوی اجتناب ناپذیر چیزها از سرمایه‌داری به عاریت گرفته است و در مراحل ابتدایی خود بسیاری از بهترین معایب و زیاده‌رویهای سرمایه‌داری، من جمله سوءاستفاده از محیط زیست و نابودی گرفتن سکرتانهٔ آن را به گونه‌ای مضافت باقی نمانده است. درسی که از این تجربه می‌توان گرفت این نیست که برنامه‌ریزی سرمایه‌داری الزاماً مخرب محیط زیست است بلکه باید گفت تا این جا سرمایه‌داری هرگز نتوانسته است از چارچوب سرمایه‌داری، که خود از آن ظاهر شده است، فراتر رود. اگر زمانی نرسد که کشوری سرمایه‌داری بشوند به الویتهای خود ترتیبی نوب دهد و از «سیدن» به دیگران و «دفاع» به حیاب و حفظ محیط زیست، که به سرعت به مسئلهٔ مرگ و زندگی می‌بدل می‌شود، بپردازد. آنگاه نمی‌توان از پیش حکم داد که نظام برنامه‌ریزی نمی‌تواند برای رفع نیازهای موفقیت جدید سازماندهی شود. این است که سربر آوردن سرمایه‌داری از بحران کنونی اهمیت ویژه‌ای از کسب می‌کند. تقسیم در کار نیست، لیکن این نظام دست کم توانایی بالقوه‌ای دارد که سرمایه‌داری به کلی فائق آید. اگر در موفقیت حاضر همهٔ کشورهای کنونی سرمایه‌داری راه سرمایه‌داری را پیش گیرند جهان زمان‌زاد زیاده‌تلق خواهد شد که بعید می‌نماید بشیرت مندند بتوانند با شرایط لازم برای ادامهٔ حیات خویش را احیا کند.

(سپتامبر ۱۹۸۸)

- * accumulation
- * Keneichi Ohmae
- * New Perspectives Quarterly, Fall 1982

از کتاب شوروی به کجا می‌رود
ترجمه حیدر ما سالی

دیدار نلسون ماندلا و بوتلزی :

درخواست پایان خونیت

نلسون ماندلا رهبر نخست رهاش آفریقای جنوبی و بوتلزی رئیس نهیست دست راستی آپارتاگ با یکدیگر دیدار کردند - هدف اصلی این دیدار پایان دادن به خونین‌تپاشی است که در چند سال گذشته در آفریقای جنوبی بین نیروهای دو جریان فوق رخ داده و تاکنون بیش از ۶۰۰۰ قربانی داشته است - طرفین توافق کردند میزبوی خانمه باید، از سوی دیگر دولت آفریقای جنوبی اعلام کرد که به یزوتین تمسیح نژادی که به انگسا آنها، مفید بودنی موقعیت برتر خود را قانونی کرده و در همه عرصه‌های زندگی اجتماعی به اکثریت ساهیبوت ستم میگردند، لنتوخواهد شد.

با پیام کارگر همکاری کنید!

حمله به خوابگاه پناهندگان

آیزن هوتن اشتاد-آلمان

تعداد چهل مرد نقاب پوش و مسلح به گوتکل مولوتوف سنگه‌ری خوابگاه پناهندگان در شهر آیزن هوتن اشتاد در آلمان حمله کردند - به دخالت پلیس تعدادی از مهاجین دستگیر شده و بقیه فرار کرده و موفق به آتشی زدن خوابگاه پناهندگان نشدند - در بخش شرقی آلمان گس (سابقاً آلمان شرقی) جریانات ضد خارجیان و نژادپرستانه فعالیت گسترده‌ای داشته و برای بسیاری از غیرآلمانیهای ساکن این مناطق، عملاً پس از تاریک شدن هوا، حکومت نظامی اعلام شده و منع تردد در قرار است - بنیانگذار جنبش ضد نژادپرستی فرانسه جاییزه اولاف اولاف در دریافت کرد هارلم دزیور، رهبر و بنیانگذار جنبش ای سا و اس - اس - اسیم بخاطر «مبارزه درخشان بر علیه نژادپرستی» جایزه اولاف بالمه را دریافت کرد - جنبش میزبوی یکساز میزبوی و مؤقتترین جنبشهای ضد نژادپرستی در خاک اروپا بشمار می‌آید.

انجمن مهاجرین

و پناهندگان ایرانی

وتکورو - کانادا

کروچی از مهاجرین و پناهندگان ایرانی مقیم در «تکورو» کانادا اقدام به ایجاد «انجمن مهاجرین و پناهندگان ایرانی» کرده و خواهان ارتباط فعال و پیگیر با انجمن‌ها و تشکلهای مکرانیک ایرانی در سایر کشورها شده است - این انجمن با هدف «فعالیت در جهت رفع مشکلات پناهندگان حمایت فعال از پناهندگان و آوارگان در ترکیه و پاکستان و ...» دفاع از حقوق مکرانیک مردم ایران - دفاع از مبارزات ضدفاشیستی، دفاع از حقوق و آزادیهای مکرانیک زنان، دفاع از زندانیان سیاسی، ایجاد رابطه و سازمانهای مکرانیک و تماس با مجامع بین المللی و حقوق بشری، گسترش فرهنگ مردمی از طریق برگزاری جشنهای ملی و فرهنگ آشنایی فرهنگی - اجتماعی، ایجاد کتابخانه و تئیمهای ورزشی ...» تأسیس شده است - مسام برای دوستان عزیز خود در پیشبرد هدفهای اعلام شده‌شان آرزوی موفقیت داریم.

چگونه بوده است که گویای تاریخی، آرمانهایی در کار می‌آید: جهان چگونه باید باشد؟ انسان چگونه باید باشد؟ چگونه باید اندیشید؟ یعنی که جهان‌نگری گذشته از اینکه اصول اندیشیدن ما به جهان، به انسان و به اندیشه را به ما می‌آموزد، آرمانهایی را نیز در پیوند با آینده به ما عرضه میکند. باز اگر تنها در گستره تفسیر قرار باشد باقی بمانیم، یعنی اگر با هم قرار باشد فیلسوف باقی بمانیم، کار ما همینجا تمام می‌شود. اما اگر قرار باشد که از گستره تفسیر و تفسیر پا فراتر بگذاریم، و چنگ بیاوریم در جان جهان و چنگ بیاوریم در ذات جهان و در ذات انسان و در منطق اندیشیدن، و خواسته باشیم که کار را درگرو کنیم، اینجا با نمود و یا با مفهوم دیگری بناگزی باید روبرو بشویم. مفهوم استراتژی کم‌کم برای آن‌هاست "نردآهین" را پیشنهاد می‌کند. حالا پرسش این‌هاست که نبرد آهین یا استراتژی چیست؟ برای اینکه به این پرسش پاسخ بدهیم، نخست باید یادآوری کنیم که گسل تاریخی تکامل انسانیت را می‌شود به دورانهای بخش کرد، هریک از این دورانها را می‌شود به دوره‌هایی بخش کرد، بنابراین چپ همین است که با اصول مقدماتی رز و پلیتر، سخن بگویم. چرا که به اعتقاد من یکی از بیماری‌های چپ همین است که با اصول مقدماتی پلیتر آغاز میکند و در اصول مقدماتی پلیتر همچنان در جا میزند، ولی باری به نیست، گاهی وقتها لازم است که آدم الفبایی نیز سخن بگوید. بهرحال در یک دید کلی تاریخی که به تاریخ نگاه می‌کنیم، این دوران بندی کلیسای شده، هنوز انکار همچنان درست، گسه انسانیت از گویای همگانی بودن آغاز کرده، آنگاه به برده‌داری رسیده، آنگاه در برده‌داری تکامل پیدا کرده به سوی زمینداری و پیوندهای فئودالی، آنگاه تکامل پیدا کرده به سوی پیوندهای شهری و روابط بورژوازی و آنگاه تکامل پیدا کرده است و ابتدا خواهد کرد همچنان بسوی جامعه‌های مردم آارانه و نظامهای سوسیالیستی و سرانجام آرمانی که نامش کمونیسم است. بسیاری در یک نگرش عام به تاریخ، می‌شود انکار تاریخ را بسه چنین دورانهای مآلوده‌ای تقسیم کرد. مآلوده میگویم، بدین معنا که دیوارها و مرزبندیهای بسیار بسیار مشخص و بر رنگی بین این دورانها در تاریخ نیستند. بسیاری روی هم غلطینما در کار هست. تاریخ تکامل انسان اگر یک نمود ریاضی، یعنی یک نمود ایستاده و مجرد بود، میشد این مرزبندیها سخت قاطع باشد. اما ما در پیوند با تاریخ با شکلهای مجرد و ریاضی ریاضی و هندسی روبرو نیستیم. بادریا وریوارو هتیم "در ریاضی که موزهایش روی همدیگر می‌افتند، ما می‌توانیم موزها را یکی از دیگری بازبشناسیم، و همچنین گوش کنیم که بازبشناسانیم، اما نکته بسیار بنیادی این هست که هیچ موزی در واقعیت از موز پیش یا پس از خودش جدا نیست و جدا نشنی نیست، بنابراین روی همدیگر می‌افتند، روی همدیگر سوار میشوند، هر یکی به اعتبار موز پیش یا پس از خودش، هست و همچنین می‌شود. بسیاری جهان‌نگری، نگرش ما را به تاریخ انسان بطور کلی تعیین میکند، یعنی جهان‌نگری به ما می‌آموزد که، تاریخ بود و چگونه باید باشد. اما اگر قرار باشد که ما از گستره جهان‌نگری فراتر بیاییم و گوش کنیم که

گفت و شنودی با اسماعیل خوئی

۴

اندیشه‌شناسی او یا آن سازمان خواهد بود. جهان‌نگری بدین‌سان می‌شود گفت که در بنیاد، نگرش دارنده ویسا دارندگان خود را به جهان ما به انسان و به اندیشیدن عرضه میکند. آنگاه که جهان‌نگری ما شکل تاریخی خودمان در راستای برخورد با جهان، انسان و بسنه اندیشه پاسخ گفتیم، اگر فیلسوف باشیم بعدنسانی کلاسیک آن، کار ما تمام شده است. اما اگر نگوییم مارکسیستی داشته باشیم کار ما تازه آغاز می‌شود. بهتر از همه این نکته را خود مارکس گفته است. در آن جمله درخشان و بسیار معروفش، که تاکنون فیلسوفان جهان را تفسیر می‌کردند، سخن باری بر سر تفسیر دادن جهان است: روشن باید باشد تا هنگامی که در زمینه تفسیر جهان‌نگری داریم سخن می‌گوئیم، در زمینه تفسیر جهان و انسان و اندیشیدن سخن می‌گوئیم. اما میتوان کار را به همینجا تمام کرد. یعنی یک فیلسوف باقی ماند. همچنانکه فیلسوفان کلاسیک آلمان باقی‌ماندند. و فیلسوفان در سراسر جهان کار را به همینجا تمام می‌کردند. میتوان از سوی دیگر از این فراتر رفت. میتوان کار را به تفسیر جهان، تمام شده نیاگذاشت. میتوان آنگاه آغاز کرد به تفسیر دادن جهان. تفسیر دادن جهان ممکن نیست مگر بر بنیاد یک تفسیر ویژه از جهان. هیچ کار آگاهانه تاریخی ممکن نیست، مگر بر بنیاد یک جهان‌نگری. هیچ عمل تاریخی ممکن نیست، مگر بر بنیاد یک نظریه تاریخی. و این نکته‌ایست که باز بنظر من لنین در زمینهای خیلی کار کرده است. بارها و بارها به بنیادهای گوناگون یادآوری کرده است که عمل انقلابی ممکن نیست، مگر بر بنیاد یک نظریه بنیادی. اما اینجا که تا اینجا گفتیم در حقیقت بحث بنیادی و یا محتوای شناسنده جهان‌نگری را به ما باز می‌نمایند جهان‌نگری بر بنیاد این شناسنایها، آرمانها را نیز به ما عرضه میکند. جهان‌نگری بر بنیاد آنچه بوده است و آنچه هست در جهان و در انسان و در اندیشیدن چه ما قانونمندیهای ویژه‌ای را عرضه می‌کند. و تا اینجا در گستره آنچه هست، پیش رفته است. فراتر از این، جهان‌نگری از آنچه باید باشد ما سخن می‌گوید. یعنی آرمانهایی را به ما عرضه می‌کند. پس از آنکه شناختید که جهان تاکنون چگونه بوده است و انسان کیست و چگونه بوده است به گونه تاریخی، و اندیشیدن چیست و

سؤال: تو در صحبت‌هایت بطور مغل و جالسب، از بنیادیت را در مورد هنر بطور کلی و شعر معاصر ایران بیان کردی. و جویی را که باید تفکیک میکردی بین شعر منوع و شعر زینت تحت عنوان شعر نیمايي و شعر نو توضیح دادی. حال آنکه می‌گویم درباره رابطه هنر و حزب و در واقع هنر و حزبیت، بیوند اینها و استقلال اینها، نظرات خود را بیان کن.

جواب: اگر قرار باشد به این پرسش، که پرسشی بسیار جدی است، پاسخی بسیار جدی بدهیم و نسه پاسخی‌از سر تعارف و یا از سر روزمرگی سیاست، هدیگر، بلکه چون دو مفهوم از هدیگر بازشناختنی تعریف کنیم، یعنی بشناسیم و بازبشناسیم، حزب چیست و هنر چیست؟ در پیوند با این پرسش که هنر چیست، گمان می‌کنم به اندازه کافی، بیش از این سخن گفته باشم. پس می‌ماند این پرسش که حزب چیست؟ و استای رسیدن به تشریحی از مفهوم حزب باید نخست از خودمان پرسیم که جهان‌نگری چیست، یعنی ایدئولوژی چیست؟ بعد بیینیم استراتژی چیست؟ در حقیقت بر زمینه‌ای و حتی می‌شود گفت بر بنیادیی پاسخ ما به این پرسش است که مفهوم حزب را می‌شود تعریف کرد. جهان‌نگری یا ایدئولوژی، یعنی پاسخی بنیادیه‌ای بر پرسش بنیادیه‌ای انسانیت در طول تاریخ، چنانکه در اندیشه فیلسوفانی چون مارکس و انگلس نمایان است، در سه راستا از هدیگر بازشناخته میشوند. به بیان دیگر پرسشهای بنیادی انسان در سه گستره است که در کار می‌آیند و باید که پاسخ خودشان را پیدا کنند. انسانیت پیدا اندیشه پژوهنده انسان در طول تاریخ، با سه پرسش بنیادی روبرو بوده و همچنان روبرو هست. این سه پرسش اینها هستند: جهان، چپ، چپ چیست؟ دو، انسان کیست یا چیست؟ و سه، اندیشیدن چیست و چپ اندیشه چیست؟ جهان‌نگری هرکس یا هر گروه اجتماعی یا هر سازمان اجتماعی در حقیقت

یعنی پاسخی بنیادی‌ای است که آن‌کس که آن گروه و یا آن سازمان به این سه پرسش بنیادی میدهد. جهان‌نگری هرکس یا هر گروه و یا هر سازمان و نهاد اجتماعی در طول تاریخ به این‌سان، یعنی جهان‌شناسی او یا آن سازمان انسان‌شناسی او یا آن سازمان و همچنین

چون يك مبارز انقلابی ميتواند غفوي بيان يا آن حزب باشدين شاعر اما اگر به شعر خودش احترام ميگذاريد ، يعنی اگر شعر برای او اهميت دارد ، از درون اثره گویه سازمانیافتگی پیشین آزاد خواهد بود . شخصی هنرمند تفاوت دارد با کار هنری هنرمند . شخصی هنرمند انسانی است میان انسانها . البته که ميتواند غفوي باشد از هر سازمانی یا نباشد . هنر اما به گوهر فرا سازمانی است . هنر به گوهر فرا حزبی است . فاجعه از اینجا پیش نمی آید که میاوش کسرایي انسان غفوح حزب توده باشد . فاجعه از اینجا آغاز میشود که شعر کسرایي در خدمت حزب توده قرار گیرد . یعنی فاجعه از اینجا آغاز میشود که از فلان حوزه از حزب تلفن بشود که رفیق فردا سالگرد انقلاب است یا که فردا سالگرد میاوش است یا که فردا سالگرد او ماه مسه است ، شما چه کرده اید ؟

سؤال : آیا هنرمند حزبی که زندگی ، وجود وهستی اش را در خدمت حزب قرار داده ميتواند هستی خودش را ماندگار بکند ؟ کارهایش . یعنی هنر خودش را در خدمت حزب قرار ندهد . آیا هنر هنرمند یا هستی او دوتا هستند ؟

جواب : من برآنم که هنر هنرمند یا هستی انسانی او تفاوت دارد . اگر از ميدگاه روانشناسی اجتماعی بسا جامعه شناسی رواشناسانه نگاه کنیم ، چیزی بیستش از این نیست که انسان ، هستی بسیار پیچیده ای است . انسان ، هستی تک بعدی نیست .

اجازه بدهید ما از نیز روشن کنم که حزب توده هم استن حزب است . ولی واقعیت این است که حزب نیست . آن هم يك سازمانی است بسیار محدودتر ، بسیار کوچکولتر از کوچکولترین سازمانهای سیاسی ایران . حقیقت من فکر میکنم که حزب توده يك اداره است . اصلا حزب هم نیست . اداره ای است با حقوق مشخصی که وظایف تاریخی ویژه ای را کوشش میکند که پیش برود . یعنی شبنه ای است از يك اداره ای . از بسکه اداره که بین المللی . استن حزب است ، ما که در مورد واژه حزب صحبت نمیکنیم ، ما در مورد مفهوم حزب صحبت میکنیم . حزب پرولتاریا در ایران هنوز تشکیل نشده است . تمام کوشش حزب پیشرو در این است که در راستای ساختن حزب پرولتاریا پیش برود . حالا حزب توده هم در این راستا ، تنها نهاد سازمان یافته نیست که واژه حزب را کوشش کرده است از آن خود کند . نیروهای دیگری رام دریم که بحبال خودشان بنشدنی تاریخی کرده اند و خودشان راحزب نامیده اند .

باری يك هنرمند من و از جمله يك شاعر ميتواند چون يك شخصی ، چون يك انسان غفوح سازمان یا هر حزبی باشد . مهم این است که هنر خودش را و شعرش را خودش را در آزادی عاطفی و خیال برزانه خودش همچنان نگاه و مدارد . برای اینکه سو تفاهم پیش نیاید ، تکرار میکنم ، در هر شخصی يك انسان هست ، چون فرد افراد انسان و ميتواند يك هنرمند باشد . وظیفه هنرمندانست که شخص خودش چون انسان را از شخص خودش جداست هنرمند باز بشناسند . شخصی او چون يك انسان ، البته که ميتواند غفوح هر سازمانی باشد . و مشابه شخصی هنرمند ، دولت يك سازمان بیشتر نیست . سازمان هنرکه از فخت دولت برای همیشه آزاد است .

خود بکار مینیدیم . گستره جهان نگرى ، گستره نسیرد آئینو گستره شرکه ، گستره ها یی هستند آسوی گستره عاطفه و آسوی گستره خیال . اینجا گستره خردانسان است ، اینجا گستره ای است که در آن خرد تاریخی انسان در کار است ، مستقل و پالوده از هرگونه آلودگی به تخیل و هرگونه آلودگی به عاطفه . همه این سه گسبو وشکل گرفتگی خرد ناب تاریخی انسان هستند . هنر اما چیست ؟ هنر گر ه خودگی عاطفی اندیشه و خیال است . از این دیدگاه که نگاه کنیم هنر به گوهر آسوی جهان نگرى است ، به گوهر آسوی نبرد آئین است ، به گوهر آسوی هر عگر دی است که ما بکار خواسته باشیم بگیریم ، و در نتیجه هنر به گوهر آسوی حزب است . از این دیدگاه که نگاه کنیم ما چیزی بنام هنر حزبی نمیتوانیم داشته باشیم . لحظه ای که هنر بخدمت حزب گرفته میشود ، ناگزیر است که دو عنصر از عناصر بنیادی خودش را از عناصر جان خودش را فنا کند . یعنی عنصر عاطفه است و دیگر عنصر خیال . هنر نمود بانمودگاشی است ، نمودی است از نمودگاشی است برای خودگرایی انسان . حزب نمود بانمودگاشی است از رایسوالیته ، از خردمندی و خردورزی انسان تاریخی . حزب به گوهر آسوی هنر است ، وهنسر به گوهر آسوی حزب است . وای هر حزبیست که خودش را دست هنر بدهد ، وای بر هنری که خودش را به دست حزب بدهد . این دو ، نونمود به گوهر از هم جدا هستند . البته تاکنون هرگز در تاریخ پیش نیامده که حزبی لگام اندیشیدن خودش را بدست هنر بدهد . یعنی گفت خوشبختانه چنین بوده است . «ببخشانه اما از سو ی دیگر بسیار پیش آمده است که هنر لگام خودش را به دست اندیشه حزبی بدهد . یعنی گوهر خودش را نگی کند . گوهر خود را بدهد ، گوهر هنر در نتیجه حزب گریز است . هنرمند ميتواند در گستره اندیشه سیاسی تا حدفرااداری از این یا آن اندیشه یا گرایش سیاسی پیش بیاید . فراتر از آن اما اگر برود بناگزیر به گفتن حزب در خواهد آمد . یعنی بناگزیر خواهد بود که ذات خودش را فدا کند و ایستن حین خودش بود . چرا که همچنانکه حزب وظایف تاریخی مشخص خودش را دارد ، هنر نیز وظایف فرهنگی مشخص خودش را دارد . هم آمیختن این دو و اشتباه گرفتن یکی برای دیگری ، ناگزیر فاجعه رام خواهد بود . حزب که خود را با هنر یکی بگیرد فاجعه خواهد بود . هنر اگر خود را راحزب یکی بگیرد فاجعه خواهد بود .

سؤال : آیا هنرمند ميتواند در درون يك حزب فعالیت کند بی آنکه هنرش را در چهارچوب آن محصور کند ؟ ما هم هنر زیر چکمه های ژانف را تجربه کرده ایم و هنر هم در انقلاب فرهنگی چین را . آیا از این تجربه تاریخی باید این نتیجه را گرفت که هنرمند عملا به اعتبار هنرش فند حزبی است یا هنرمند ميتواند درعین حال که حزبی باشد ، استقلال خودش را از حزب نیز حفظ کند ؟

جواب : ما در این همدانده ایم . یعنی برای من روشن است که من و تو در این راستا هم اندیشه ایم . من از هنر سخن میگویم نه از هنرمند . هنرمند يك استن است و انسان ميتواند نقشی ای گوناگون داشته باشد . مهم این است که این نقشا با هم هماه می نیاید . مثلا يك شاعر

گنشته از تفسیر کردن جهان به تعبیر جهان نسیرد دست بازیم ، نخستین پرسش استراتژی این است که ما در کدام دوران از تاریخ هستیم . نبرد آئین بره مسارا برای رسیدن به آرمانهای تاریخی خودمان ، در آن دوران روشن میکند . اما دورانی از تاریخ به دوره های کوتاهتر بیاننازیم در واقعیت ، واقعیتی که در اینجا واگشون با آن روبرو هستیم ، واقعیت يك دوران نیست ، واقعیت يك دوره است . در نتیجه به مفهوم دیگری نیز نیاز است . به مفهوم تاکتیک . واژه ای که برای تاکتیک پیشنهاد میکنم شگرد است و البته از روی سلیقه . شخصی این کار را نیکم . دلایلی دارم برای اینکه روشن کنم که شگرد در زبان فارسی دقیقا بمناسبت تاکتیک در زبانهای فرنگی بکار برده میشده است . باری فکر میکنم که تا اینجا روشن شده باشد که ما چگونه و بر چه بنیادی به مفهوم جهان نگرى ، نبرد آئین و شگرد ی اپیدئولوژی ، تاکتیک را از همدیگر جدا میکنیم باز میتوانیم . تاریخ در کلیتش به دورناها بخش میشود و دورناهای تاریخی را داریم که به دوره ها بخش میشود ، بند بینیم که ما دقیقا در چه دوره ای مشخص از کدام دوران از کلیت تاریخ انسان هستیم . حزب اینجاست که معنا و نمود مینماید . حزب یعنی سازمانیافتگی همه نیروهای که به شگردهای ویژه ای برای دست یافتن به نبرد آئین عام خودشان برآی رسین یا دستکم بر این رقت در راستای آسوی خود ميتوانند با همدیگر همکاری دارند ، هر ایامه و هر امانه پیش بروند . البته اگر به چه ایران که نگاه کنیم ، ما هنوز چیزی بنام حزب نداریم . بنظر من ماکوششهای اغلب میل خواهانهای حزب . بسوی حزب ، حزب چسب پیشرو ایران هنوز تشکیل نشده است . کوششهایی در این راستا دارد بشود ، بسیار از این کوششها بجای آنکه در راستای حزب پیش برود ، دست برعکس در راستای محفلی شدن و در راستای یافته ساخته شدن این نیروها پیش رفته ، علش بنظر من سازماندهی غلطو یا دقیق تر بگویم در برداشت غلط بسواری از نیروهای حزب . بوده از مفهوم سازماندهی بطور کلی . ولی این بحثی است که به گفتگو کنونی ما ربط پیدا نمیکند . باری نکته ای که میخواهم بگویم این است که همچنانکه جهان نگرى ، نبرد آئین و شگرد ، هر سه نموده های هستند از رایسوالیته ، از خردمندی انسان تاریخی ، حزب نیز هر حزبی که البته در این راستا ، شکل و سازمان یافته باشد ، طمعا نمود بسا نمود گاهی خواهد بود از رایسوالیته از خسر دورزی و خردمندی انسان پیشرو . در اندیشیدن جهان نگرانه و در اندیشیدن شگرد آفرینانه گویه تخیل و هیچ گویه عاطفه ای در کار نیست . یعنی نباید باشد . وای بر جهان نگرى ای که عاطفه زده یا تخیل زده باشد . در حقیقت یکی از امراهای فلسفی مارکس اینست که سوسیالیسم تخیلی را از سوسیالیسم علمی جدا کند . در جهان نگرى ما ، چیزی بنام تخیل و چیزی بنام عاطفه نقش تعیین کننده ندارد و نمیتواند داشته باشد . چرا که جهان نگرى نمود یا نمودگاشی است از رایسوالیته از خردمندی انسانهای پیشرو . همچنین است از استراتژی و نبرد آئین ما و همچنین باید باشد تاکتیک و شگردهای که در راستای استراتژی خود برای رسیدن به آرمانهای جهان نگرانه

گفت و شنودی با اسماعیل خوبی

من دارم به این پرسش آماده میشوم. بنظر من در تاریخ تکامل مارکسیسم، هر جا فاجعه پیش آمده، آنجا بوده و آنگاه بونه که حزب مارکسیستی، خودش را با یک حزب دینی یکی یا عوضی گرفته است. یک حزب یا سازمان مارکسیستی کلیت هستی یک فرد را هرگز نمیخواهد، یا نباید بخواهد که در بر بگیرد، چه برسد به هنرمند. در پیوند با هنرمند نه تنها نباید چند کند بلکه نمیتواند هم چنین کند. تخیل را هیچ نیروی نمیتواند بندزند. عاطفه مرا کدام عامل میتواند برستی جلوگیری شود. جلوس را بگیرد یا دگرگون کند و یا شکل ویژه ای را به آن تحمیل کند. بحث ما سید بجایی که فقط با مثال میشود بروش کرد که چه چیزی میگوید. مبنی، آنگاه که موزای حزب بوده و کانون نویسندگان ایران با لاکر فت از یک سو اعضای هیئت دبیران کانون نویسندگان بودند.

از جمله خود من و از سوی دیگر پنج تن از افسران د توده ای بودند، از جمله کایوش کسرایی. هیچ یادمیبرد که یک روز من در دفتر کانون نشسته بودم. دموهاچنان در کار بود و رسیدند بویوم به جایی که با به برشی که هیئت دبیران نوشته بود برای آن پنج تن که اگر در این راستا پیش بروند بازگیر خواهیم شد که عضویت شما را تعلیق کنیم خوب باری، آن روز نشسته بودم در دفتر کانون که دوست عزیز آقای آقای کسرایی آمدند و دفتر من آمدند و گفتند سلام آقای کسرایی بی روشی را برگردانند. من فکر کردم که شنیده است. رفتم جلو گفتم کسرایی جان سلام برگشت با خشمی که من هرگز نفهمیدم چرا آمدن شدت داشت گفت: خوبی! من همه روابط عاطفی را با تو قطع کرده ام اینکي خندام گرفت. گفتم آقای کسرایی شما روابط اندیشگی تان را میتوانید با من قطع کنید. آن دست خودت است، الا ن به این نتیجه رسیدی که دیگر ما با هم نستیم. و این یعنی قطع رابطه اندیشگی. اما رابطه عاطفی تان را با من قطع میکنی یعنی چی؟ مگر دست خودت است؟ عاطفه یک چیزی است که از اختیارات تو باید بیرون باشد تو نمیتوانی آن کار را بکنی، مگر آنکه کامیوتر باشی. یعنی مگر آنکه از پیش بی عاطفه باشی. دقت میکنید، عاطفه چیزی نیست که شما آگاهانه و بایک تصمیم نفیض کنید و یا وطمش کنید. روابط اندیشگی را میشود به اعتماد دو تا چهار تری منطقی قطع کرد اما روابط عاطفی را نمیتواند. از این بسیار را اهمیت تر آن توانایی گفت و شنود است. میوه که حتی گفت خدایی، بی بندوبار، برافروشی، شکل ناپذیر و سازمان گریزی است که اسش خیال من است. میتوانم شما بگویم که رفا از این پس قول میدهم که خیال من از خواستهای سازمانی ما فراتر رود. اما شما باید با سبب آن گیسر و ساده دل باشی که فکر کنید من دارم راست است میگویم چرا که خیال که دست من نیست. هنر به گوهر آتسوز هرگونه: سازمان و آتسوز هرگونه سازمان یافتگی است. هر نمود و نمادی است از آزادی پایان ناپذیر، از آزادی بی مرز و مرز بندی ناشنای انسانیت.

سؤال: تو جهان تگری را ناشی از هستی خردگرایانه انسان میدانی و هنر را از هستی خردگرایی و خیال پرداز غافلگی انسان تعریف کردی. خوب انسان هر دو اینها را دارد. آنکس که میبورد در یک جزیبی، جهان بینی آن حزب را میپذیرد آن جهان بینی بسا آرمانهای هماهنگی دارد، آرمانهای نوعی از عواطف مایه میگردد. با بالعکس. بنابراین نوع بیگانگی بایسد وجود داشته باشد.

جواب: باید ببینیم مفهوم که ما از حزب داریم چگونه مفهومی است. یعنی در حقیقت پیوند حزب با زندگی انسان چگونه پیوندی است. آیا حزب، حزبی است که بخشی از هستی من، یعنی بخش خردمندانه هستی مرا میخواند و بر میگردد که نه، حزب، حزبی است. فکر آری کل هستی مرا میخواند در اختیار خودش بگیرد. من بر آنم که تفاوت بنیادی میان حزبهای مارکسیستی، یعنی حزبهایی که مارکس میخواست، با حزبهای دینی وجود دارد. یک حزب مارکسیستی بخش خردورزانه تو را میخواند در اختیار داشته باشد، ولی یک حزب دینی کلیت هستی تو را میخواند در اختیار داشته باشد. اما خمینی را در نظر بیاورید و تحزب بمعنای خمینیست است را. خمینی گفته است و حق دارد. سلام در پیوندش با هر فرد، از پیش از دنیا آمدن آن فرد با او کسار دارد تا پس از مرگش، و در دور زندگی فسرده نیست فقط در خیالها نیست که با او کار دارد، در پیس کویه نیز با او کار دارد، در دور خانها با او کار دارد. توی سراج هم. توی رختخواب هم. هیچ جا نیست که اسلامیک معتقد جدی خودش را تنها بگذارد. هر جا که بروی اسلام عزیز هم تواتر است. این یک مفهوم است از تحزب. این یک مفهوم از حزب که از سر سیردگی مطلق میخواند. همینجا بگویم که برخی از حزبهایی به اصطلاح مارکسیستی نیز با پیروان خودشان هم این چنین برخورد کرده اند. بمختصانه و به گمان من بزرگترین فاجعه ای که در این راستا موجود آمده در کاره انقلاب، در شوری بوده. استالینیسیم را دیگر همه ما میشناسیم. و به گمان من استالینیسیم بیشتر از آنکه نمودی از نمودهای تاریخی مارکسیسم باشد، نمودی است از بازسازی یک روحیه مذهبی. از وی که روح فراداده شده مذهبی. مذهب انگار، یعنی فرهنگ مذهبی انگار خودش را از انقلاب اکثیر فرازد رانده و یکبار دیگر خودش را امتحان کرده. یک پیام مارکسیستی، و نتیجه اش شده استالینیسیم. یعنی حزبی که از افراد سرسیردگی مطلق میخواند. سرسیردگی نه فقط در ظاهرات، نه فقط در کار سازمانی بلکه سرسیردگی حتی در حماه، حتی آنگاه که ندانست که سواک میزنی، حتی در حمام، حتی آنگاه که ندانست که آنگاه که با همسر خودت یا ممتوق خودت در رختخواب هستی. بنظر من دو مفهوم از حزب داریم. یکی حزب به معنای دینی است، که یک سرسیردگی نامشروط از تو میخواند، فقط خود تو را نمیخواند. خیال و عاطفه تو را نیز میخواند. دوم یک حزب مارکسیستی که فقط خود تو را میخواند، که تو چون یک عنصر خردمند در راستای تکامل تاریخی، آگاهانه و روی خرد، جدا از هرگونه عاطفه عاقلانه و عاطفه زندگی و جدا از هرگونه خیال باطنی شرکت است. این چگونگی را، این تفکیک دو گونه از حزب را هم اگر در نظر بیاوریم، بنظر من زمینه برای پاسخی که

سؤال: مارکسیسم و تبع آن حزب مارکسیستی در بی تحقق کمونیسم است. کمونیسم نیز عالیترین شکل سازمانیست است، و میخواند به رهایی انسان حتی از خودش یاری رساند. هنر هم یک چنین گستره عظیمی دارد. بنابراین دوقطه ای هست که به یک آرمان مشترک میرسد منتها با دو وظیفه، دو نوع کارکرد. اگر چنین چیزی درست است، خوب حزب و هنر در همگامی بسا همیدگی میتوانند زندگی کنند بی آنکه خصلت های کارکردی همدیگر را چه بلحاظ خردمندی و چه بلحاظ عاطفی مختل کرده باشند.

جواب: این نکته بسیار با اهمیت است. اگر زندانها یعنی کاسه های داغتر از آتش، دروند تکامل انسان خدالت نکند، هنر و سوسیالیسم نه تنها در تضاد با هم نیستند، بلکه هم در راستا و هم سرشودت پیش میروند. مگر در ذات هنر خیال و خرد دو گوهر آشتی ناپذیرند؟ پاسخ این هست که البته که نه. ولی هنر چیست؟ هنر گروه دیگری اندیشه و خیال است. یعنی تتر و آنتی تتر در سنتز نمایان میشوند. اینست هنر! فقط با دخالت عوامل خارجی، عوامل سانسور است که تضاد منطقی خرد و خیال یک تضاد تاریخی میشود. در بحال خود و با گذار زمان، این تضاد نشان بصورت یک گروه خورده گی پیش میروند. فقط در شرایط سانسور است که خیال از خرد جدا میشود. در آزادی خرد و خیال هم راستا یعنی در راستای یگانه سنتز میشوند. برای اینکه دقیقاً روشن شود که من چه میگویم، دانسان بیخیال میسوا ابوسجید ابوالخیر را در نظر بیاورید که دیداری بایکدیگانه خلوتی کردند و از آن خلوت فرو آمدند. شاگردانشان بر میسند از هر دو استاد. از بوعلی پرسیدند بوسعید را چگونه یافتی، گفت آنچه ما میدانیم، او میبندد از ابوسجید پرسیدند بوعلی را چگونه یافتی، گفت آنچه ما میبینیم، او میبندد. هنر از آنجا که به جنگ افزوار خیال میرسد است هم از پیش چیزهایی میبندد و به جاهایی میرسد که خرد دیالکتیکی اینها را کوشش میکند آنها برسد. تفاوت، تفاوت یک عاشق است با یک مرد راه. تفاوت، تفاوتی است که هم از پیش میداند که چه پیش خواهد آمد با کسی که میداند که باید بکوشد و به جدو جان بکوشد تا آنچه را که قرار است پیش بیاید، پیش بیاورد. آرمانهای برابری، برابری و آزادی در هنر آرمان نیستند واقعیت هستند. در خرد تاریخی انسان برابری خرد تاریخی انسان، و یعنی برای آزادی که نمودگاهی از این خرد است اما این آرمانها آرمانهای است در آینده آرمانهای است که باید در راستای آنها کوشش کرد و به آنها رسید. این در معنا بیشتر است. یکی از بهترین صورت های بیان حرفی که من کوشش میکنم برای شما بگویم، صورتی است که مولوی به این اندیشه داده است. آنجا که میگوید: اندیشه ارچایی رود، وانگه ترائنجابرد اندیشه بگذر قضا پیشانه پیشانه شو. حزب اندیشه است. چون اندیشه گام بگام و آرام آرام و منجسته کار میکند، هنر، عاشق است و چون قضا پیشانه میروند.

سؤال: همین که در تئوری کردی کامل بود. ولی اگر بخواهیم بحثی که از زمین تگری میروند، یعنی برای تجارب خودمان، من سؤال اینست آیا هنر مندی است الزاما در حزب زندگی میکند و کارگر هدایت در حزب است

به هنرمند حزبی تبدیل نشود؟

جواب: من بر آنم که چرا، این خطر همیشه هست و بر آنم لحظه‌ای که یک هنرمند با این پرسش رویاروی می‌شود باید خودش بسنجد. من پاسخ فرموله شده‌ای در این راستا ندارم. باید خود آن هنرمند بسنجد. ببیند چه بیشتر عغری است از یک سازمان یا یک هنرمند است. اگر عغری است از یک سازمان یعنی اگر هستی تاریخی خدمتگوش را بیشتر در عضویت سازمان است که می‌تواند شکفته کند، باید از هنر خودش رها شود و روی عضو بودن خودش روی عضویت داشتن در سازمان تکیه کند. اما اگر میبیند، درون میبیند که بیشتر یک هنرمند است تا عضو یک

سازمان به گمان من وظیفه تاریخی اوست که از آن سازمان جدا شود به سود هنر، چون یکی از خدمتگزاران هنر. برزت نمونه درختانی است. در این زمینه آراگون نمونه دیگری است، نروا نمونه دیگری، مایگوفسکی نمونه دیگری. هر کدام از اینها، در آن لحظه که دیدند که ذات هنرشان انکار قرار است که قربانی عضویتشان در حزب بشود به سود هنر از عضویت خودشان فراقشدند.

سؤال: افزاشته یک شاعر حزبی بود. آیا افزاشته توانسته است آن گوهر هنری خودش را حفظ کند و همچنان شاعر حزبی باشد یا نه؟

جواب: طبیعی است که در ایران آژادگی هنری در راستای تکامل تاریخ ما در چه سازه گذشته بسیار بسیار کمتر پیش آمده باشد. چرا؟ برای اینکه مادر ایران در بنیاد با واپس‌گرایی فرهنگی رویارو هستیم و در شرایط واپس‌ماندگی فرهنگی، هنرمندان چندان کسی باید برخورد اعتماد و اعتقاد ندارند. یعنی در واقع در برابر حزب و در برابر سازمان‌یافتگی، اغلب خودشان را میبازند. پذیرفته شدن در یک سازمان در شرایط واپس‌ماندگی فرهنگی خودش بسیار بسیار با اهمیت است. ما گونه‌های شخص میبخشد و برای نگاه داشتن این شخص

آماده‌ایم که جان خودمان را بدهیم. بسیاری از یاران بسا جان خودشان را برای نگاه داشتن این شخص از دست داده‌اند. البته بسیاری این نیز همین هنر خودشان را. این به نظر من یکی از نمودهای واپس‌ماندگی فرهنگی است. به نظرم توقع زیاد و بی‌چندمندی بی‌جایی خواهد بود اگر خواسته باشیم که همتایان یا مایاها، هابیی آن نروا یا آراگونی را در چپ ایران پیدا کنیم. چپ اروپایی آن زغری تاریخی بسیار بسیار بیشتر است از چپ شوکت‌مقا در ایران. هم اکنون بسا که بسیاری از شاعرانی که مغز حزب شده هستند از عضویت خودشان در حزب چندان راضی نباشند. اما پرسش اینها اینست که اگر از این عضویت دریابند، چه خواهند کرد، چه خواهند شد. عضویت در یک سازمان یا در یک نهاد سیاسی به فریبت تو همان حالتی است که در منظومه خورشیدی است. زمین اگر از منظومه خورشیدی رها شود چه می‌شود؟ ماه اگر از جاذبه زمین بگریزد، چه می‌شود؟ در کج‌شان نابود خواهد شد، هیچ خواهد شد. بسیاری از افرادی که به یک سازمان می‌پیوندند، در پیوندنا برکزیبت آن سازمان با یک جنبش حالتی را پیدا میکنند. در شرایط کنونی ما راستی

دلیری می‌خواهد، دلیری تاریخی زیادی می‌خواهد که یک هنرمند از سازمان سیاسی خودش ببرد، صرفا به اعتبار اینکه هنر خودش را نجات بدهد. منیادی‌ترین علت این چگونگی این است که هنرمندان ما براستی هنرمندان بزرگی نیستند. البته دوسو دارد داستان. از یکسو هنرمندانی را داریم که یک سازمان سیاسی از آنها بر و می‌گیرد. از سوی دیگر هنرمندانی را داریم که از سازمان سیاسی آبرو میگیرند. بسا بیشتر، هنرمندان مسما، هنرمندانی هستند از گونه دوم، که صرفا به اعتبارشان عغری‌شان در یک سازمان است که اصلا هنرمند شناخته میشوند. اگر از آن سازمان بخواهند بیایند بیرون هیچ چیز نیستند.

سؤال: برای آنکه بحث شما باز شود و خوانندگان راستی جوهر حرف تو را دریابند، یک مثالی میزنم تسا چونیکی است از بیان این مسائل طرح کنم. در سالهای ۲۰ تا ۲۲، حزب توده، مترقی‌ترین حزب آن دوران بود، تقریبا هیچ هنرمند روشنفکری را نمی‌شاسیم که سرش به تشش آرزیده باشد و در توی حزب ویا در پیروان حزب نبوده باشد. و البته حزب از آبروی آنها اعتبار گرفته بود. بعفا از طریق آنها شاخص شده بود. مقابل آنها هم یک سوخت و ساز متقابلی بوده است. از سوی دیگر هم نمی‌شود از قرض عقب‌ماندگی سلح زندگی حزبی و بی‌بوند زندگی حزبی ما هنر در کشوری مثل کشور ما یا فراتر از این، با تکیه بر تجربیات تلخ رابطه زمانه‌فیم با هنر، بسا قانینمدی در آورد که هر تلاش هنری در پیوند با حزب، لزوما به یک هنر حزبی، یعنی یک هنر سانسوری به‌تعمیر تومنمندی میشود. ممکن است یک هنرمند، عغری‌خیز حزب باشد یا اینکه هنرش را تابع الزامات دوره‌ای آن حزب بکند از لحاظ آرماتی البته همسواست. حزب بقول توسرای برابری می‌جنگد و او هم برای برابری. آیا چنین چیزی عملی هست یا نه؟ و اگر چنین چیزی عملی هست، امکان اشکالاتی را که مانع تحقق این رابطه درست میشود، بیان کن.

جواب: میان هنر و حزب یک تناقض است. واژه، تناقض البته اندکی شدید است. تضاد است. تضاد است تضادی است که در گوهر هنر میان هنر اندیشه‌هست اندیشه نمودی است منطقی، که در قالبها و قالبهای منطقی پیش می‌رود و شکل می‌گیرد. اما نمودی است که با یکمتن هرگونه قالب و قالب‌بندی خالی میشود. را مینمایاند. در نتیجه میان اندیشه و خیال، یک تضاد است. اما در ذات هنر به گونه‌ای طبیعی این تضاد از بین می‌رود. چرا که هنر، گره‌خوردگی عاطفی اندیشه است و خیال است. حالات هنگامیکه این گره خوردگی، گره‌خوردگی عاطفی است، همه چیز درست پیش می‌رود. و اما وای بر هنگامیکه عنصرعاطفه حذف شود و ایسمن گره‌خوردگی بصورتی پیش ساخته، بصورت فرمایشی قرار باشد از میان برود. آنجاست که با عنصر اندیشه‌خمد خیال گمارده میشود و ما به گونه‌ای فرمالیسم دچار میشویم، یا عنصر خیال به خدمت اندیشه گمارده میشود و ما به شکلی از هنر سازمان یافته، هنر سازمانی دچار میشویم. که هر در صورت با مرگ هنر در پیروان هستیم. خواه مرگ هنر در شکل، خواه مرگ هنر در محتسوا ی

فرمایشی. محتوایی از پیش دیکته‌شده. اگر هنر را آزاد بگذاری، هنگام با سازمان یافنگی تاریخی نیروهای پیشرویش می‌آید. و اغلب بسیار پیشروتر. هنر اگر آزاد باشد، هم راستا با سازمان یافنگی پیش می‌رود. اما همیشه پیشروتر از هرگونه سازمان یافنگی است. وای بر آنکه سازمان یافنگی خواسته باشد هنر را هنگام باخودش بکند. آنجاست که بناگزیر باید توش را را بیاندازد و هنر را واپس بکشد و بگوید وایستا رفیق! (وایستا گام به گام هم پیش برویم) آنجاست که هنر در درون خودش پژمرده میشود. پروبالش شکسته میشود. مثل گل‌بوتری میماند در قفس که البته فقط برای مدتی در قفس میماند. بعدا بناگزیر دچار واکنش میشود. اگر سازمان گوشش بکند که هنر را در خدمت خودش بگیرد. بسا که به هنر ارجاعی و اداورش بکند، به هنر سازمان‌گریز بدش بکند. تا یک مدتی هنر قالبهای سازمانی را در خودش می‌میزد و میگوید بلف رفیق همچنین است که ما فرمودیم، اما یک دفعه و بگونه‌ای انفعالی تمام قالبها و قالبها را میشکند. چرا که باید راه خودش را برود.

ادامه دارد

معرفی کتاب (جلد اول)

کتابهای فارسی منتشره در خارج کشور

به گوش آقای معین الدین حرابی نخستین جلد "معرفی کتاب" منتشر شده است. گردآورنده محترم در پیشگفتار کتاب چنین نوشته است: "معرفی کتاب در برگیرنده کتابهای است که پس از بهمن ۱۳۵۷ در خارج از کشور چاپ رسیده‌اند."

کتاب حاضر، اولین جلد آن و دربرگیرنده بخشی از کتابهای است که در فاصله ۱۳۶۰ تا شهریور ۱۳۶۹، بطبع رسیده‌اند.

ناگزیر از بیان این مطلب هستیم که آثار و نوشته‌های فارسی منتشره در خارج کشور چیزی نیست که بسادگی بتوان از کنار آن گذشت. بیم‌امید یک ملت در آن نهفته است. تاکنون هیچ ملتی را شاهد نبوده‌ایم که در غربت در تسبیح به خلق چنین آثار عظیمی نائل آمده‌باشد. "کتاب در چند بخش تنظیم شده است و زیر عنوان سن کتابشناسی، فهرست فلسفه، ادیان و مذاهب - علوم اجتماعی - علوم علمی-هنر- ادبیات- تاریخ و رجال سیاسی- اسامی و تاریخ انتشار ۲۴۶ جلد کتاب منتشر شده است. در خارج از کشور از آورده ۱۲۰ در پایان کتاب نیزاسامی ناشران کتابها درج شده است."

کار آقای حرابی، یک اقدام ارزنده و اساسی است و ما برای ایشان آرزوی موفقیت میکنیم. اما با اینهمه تنگن این نکته ضروری است که کارهایی از این دست در خارج از کشور آسیم یک تنه و با امکانات محدودکاری نه چندان ساده است. از این رو پاروی نویسنندگان و محققان و همه علاقمندان به فرهنگ ایران برای تکمیل فهرست کتابهای منتشر شده ضرورت برم دارد.

از معین الدین حرابی بیشتر کتابهای قره‌الینسن شاعر آذربایجان و ملی ایران و سفینه‌ای از غزل زسان منتشر شده است.

جنگ خلیج فارس :

اهداف و نتایج آن

ارباب جهان تن دهند و اگر ویرا در مذاکرات بر سر ترموه و گمرکات در بروکسل سر میدوانند و یا در زمینگاه مناسبات پولی، قرارداد بر تن و وزر را علنا هو میگذنند، افلاس مالی این کشور را بر رخ میگذند، در زمینگاه برتریهای سیاسی-استراتژیک و برتری نظامی آمریکا کفند، ندارند. آمریکا نیز فعلا و دقیقا میدانند که چگونه باید عمل کرد؛ در حالیکه دولتهای ژاپن و آلمان که سهم نظامی در جنگ خلیج ندارند، سهمی از هزینه‌های جنگ را که روزانه بالغ بر نیم میلیارد دلار است، تقبل کرده‌اند و بی‌مخاون ناجی نفت کسی که اجازه نداد تا عراق بسر بخش بزرگی از منابع نفت دست یابد، به حریفان حالی میگذند بدون نیروهای نظامی وی، امنیت و ثروت و موقعیت برتر همه، اردوی امپریالیستی به خطر می‌افتد. کشورهای اروپایی پس از شوک دو هفته اول جنگ، اکنون در میادین جنگ در چه محخمه‌های گیر کرده‌اند، آنچه که اکثریت عظیم اهالی این کشورها به صراحت بیان میکنند، هنوز در گریزهای قدرت با روشنی مطرح نمی‌شود. اما سرمنظر از این جنبه از مسئله که به مرور زمان حل خواهد شد | موضع اهالی کشورهای مزبور این است که آمریکا جنگی را برای حفظ موقعیت خود، و نه نفت | به یاتحمیل کرده و اکنون میل باید مخارج لشکرکشی وی را بدهیم و اگر احیانا باخ بیکر پیدا کرده، بدون خوردن پیروزه‌های بی لرز آن نیز بنشینیم. از این روز زمان نفع نیروهایش است که در محافل حاکمه کشورهای اروپایی و ضمن حفظ ظاهر میبستگی با آمریکا، در این‌باره می‌اندیشند که در آینده، میبایست اروپای متحد، سیاست و نیروی نظامی متحد و مشترک خود را داشته باشد | این موضع فعلا در حد تقصیرهای مطبوعاتی و اظهار نظرهای موردی اینس با آن مقام بازار مشترک اروپا بوده اما به احتمال زیاد با آینه با جدید دنبال خواهد شد. اروپای متحد بیداد است حاضر باشد که بمخاون يك غول اقتصادی، از نظر نظامی و سیاسی کوتوله باقی بماند |

اما نتایج جنگ کدامند؟ پاسخ به این سؤال متضمن این است که بدانیم فرجام جنگ چگونه خواهد بود و در این مورد دلیلی نداریم که ما در کنار کسانی که يك جراحی ضربتی و فشرده امپریالیزم را آرزو میکنند بایستیم و محاسبات خود را بر آن استوار کنیم که جنگ حداکثر تا یکی دو ماه دیگر خاتمه خواهد یافت، برعکس این جنگ چه بسا ممکن است بسیار طولانی‌تر از چند ماه ادامه یابد و یا حتی ممکن است با يك صلح ضربتی و بدون عمل جراحی، خاتمه یابد، شواهد موجود، امکان تحقیق شقوق سنگانه فوق را بطور کلی رد نمی‌کند و آینه‌شده شاید زیدبیرود کنند که کدام جریانات سیاسی بین‌المللی قادر خواهد بود، در موقعیت مناسبه سیاست خود را به پیش ببرند. نتایج کوتاه مدت و تسا

بر آن را در بن بست قرارداد، بنابراین بدون دلیلی نیست که مثلا برای آغاز جنگ جانتیکارانه، کنوئسی، دولت آمریکا خود را مجبور میبندد تا امنیت سازمان ملل و این سازمان را بعنوان يك مرجع فیصلح ظاهرا بپذیرد و به روی خود نمی‌آورد که در دوره ریگان، آمریکا حتی با پرداخت حق عضویت خود به سازمان ملل امتناع میگرد | البته این نتایج جنبه از مسئله است. شروع جنگ نعلی میبایست الزاما با آمادگی وسیع داخلی جامعه، آمریکا همراه باشد و این به‌خاطر اینکه درگیری جاری فعلی به هیچ وجه با اقدامات راهزانه ولی بلحاظ نگاشتی که‌امدهتی نظیر مبارای لیبی، اشغال گرنادا و یا پاناما قابل مقایسه نیست و ممکن است بواقعی نیز برای بخشهایی از مردم کشورهای غربی خاطره جنگهای نظیر ویتنام را زنده کند.

از ملاحظاتی فرعی فوق که بگذریم، باید به این سؤال پاسخ روشنی بدهیم که آمریکا (وانگلیستان) طالب چگونه مناسباتی بین خود و سایر گروه‌بندهای امپریالیستی هستند و مثلا با "پیروزی" در جنگ تا چه حد در موقعیت برتری قرار میگیرند. پاسخ به این سؤال را میتوان در دو حادثه چند روز شروع جنگ و تحولات پس از فاز داغ اولیه، آن جستجو نمود، در حالیکه به گزارش مطبوعات غربی، در جریان دیدار بیکر و طارک عزیز بر ژنو، دولت آمریکا با اتخاذ يك موضع سخت و غیر منصف، مذاکراتی بر پایه بر بست کشاند، و دولتهای اروپایی و بویژه فرانسه تلاش کردند تا با دادن امتیازات مبنی به عراق، این کشور را وادار به پذیرش خروج از کویت کنند. طرح دولت فرانسه که نوعی رابطه بین درگیری بر سر کویت و مسئله فلسطین را میبپذیرفت، گامی بود بسوی موضع دولت عراق و البته اگر بازار مشترک اروپا در موقعیت برتری قرار داشت، ممکن بود این طرح به آمریکا و اسرائیل تحمیل شود. در اینجا آمریکا روی برتری سیاسی خود در منطقه و نیروی نظامی‌اش حساب کرده و در واقع به نوعی برنده‌ترین کارت دوره ریگانیزیم، یعنی نیروی نظامی ضربتی‌اش را به نقطه اتکای سیاست خود تبدیل میکند و میدانند که بدون توافقی وی، کسی به حریف امثال‌میتران گریز نخواهد کرد. بنابراین شاید مطلوبترین و خوش‌بارانه‌ترین شق ممکن برای رابطه، آمریکا و سایر رقیبانش را بتوان نظر هاترین جریانات محافظه کار این کشور، روز ۱۴ تا ۱۷ ژانویه بحساب آورد؛ در این روزها همه چیز - از واشنگتن تصمیم‌گیری میشد و دنیا در این مورد که کاخ سفید چگونه عمل خواهد کرد، نقشه را در سینه حبس کرده و با اضطراب انتظار میکشید. غرور آمریکا که زیر پای ویننگتکا و انقلابات‌شده‌ای دو هفته گذشته لگد مال شده بود، دوباره زنده میشد و این دقیقا همان چیزی است که اروپا و ژاپن در مناسبات خود با آمریکا نمیخواهند. آنها دیگر حاضر نیستند به آمریکا بمخاون

کنون مشهود جنگ، اما، عبارتند از :

ضرورت حل مسئله فلسطین، اکنون مورد انکار هیچ بنی بشری به جز رهبران دست راستی اسرائیل نیست، در صورت پایان جنگ، ما شاهد يك دوره کشاکش سیاسی بین اسرائیل و غرب خواهیم بود.

جنبش پان اسلامیتی پس از دوره فترت کوتوله، دوباره در تمام منطقه خاور میانه جان میگیرد، ایمن

جنبش بجمراه جنبش ناسیونالیسم عربی و در اتحاد با آن ممکن است در آینده به کشاکشهای اجتماعی و سیاسی

جدیدی در کشورهای منطقه دامن زند.

عواقب اقتصادی جنگ، و بویژه نوسانات بهای نفت و به

خطر افتادن يك بازار مصرفی بزرگ در منطقه، زیانهای جدی به اقتصاد کشورهای مختلف وارد کرده و میکند، در این

مورد کشورهای فقیروار دکننده نفت و کشورهای صنعتی جدید نظیر برزیل، تایوان، کره، و ... بیشتر از کشورهای

غربی آسیب پذیرند و تاکنون مدتهاست که در اقتصاد آنها وارد شده است.

و بالاخره بحران خلیج ممکن است آغاز تاامل جلدی در شورای راجع به سیاست خارجی تاکنونی ایمن

کشور در دوره، و برتری و سکا باشد، اینکه نظم جدید بین‌المللی و برقراری مناسبات تمدنانه بین ملتها

چگونه و تا چه حد بدون يك روابط اقتصادی بین‌المللی عادلانه‌تر، ممکن است، می‌تواند موضوعی است که

طراحان سیاست خارجی این کشور را ناگزیر به خود مشغول خواهد کرد.

بوش و نظم نوین بین‌المللی

بوش رئیس جمهور آمریکا در گزارش سالانه خود که طی نظقی در کنگره آمریکا ارائه داد، اظهار امیدواری کرد که بحران خلیج بتواند مبنای يك نظم جدید بین‌المللی را پایه‌گذاری کند. وی برای اینکه هیچ سوءتفاهمی باقی نگذارد، و مثلا عده‌ای را به این توهم بیناندازد که اقتصاد عادلانه‌ای در سطح بین‌المللی است، فورا اضافه کرد که در نظم بین‌المللی مورد نظر وی، رهبری آمریکا "غیر قابل چشم پوشی" است. این عبارت آخر وی مسارا از هرگونه تفسیر بعدی درباره اینکه نظم مزبور چگونه خواهد بود بی نیاز میکند!

استعفا بخاطر عدم توافق با ادامه جنگ در خلیج فارس

ژان پیر شومنان وزیر دفاع فرانسه که مدتها نارضایتی‌اش از سیاست دولت این کشور در بحران خلیج مورد توجه مطبوعات بود، از پست خود استعفا کرد. وی در توضیح دلیل کناره‌گیری‌اش گفت که "منطق جنگ، هرگز مشروع از اهدافی که سازمان ملل تعیین کرده است دورتر می‌رود. شومنان در روزهای اوج درگیریهای نظامی اولیه در خلیج اظهار داشته بود که نیروهای فرانسوی تنها به فعالیت نظامی در محدوده کویت میادرت تنه‌ا بوده و از عملیات در داخل خاک عراق خودداری خواهند کرد.

" ما فقیر ، اما مغروریم "

جنگ پنهانی ناتو

علیه جنبش خلق کرد

بر طبق ادعای سخنگوی جبهه آزادی بخش ملی کردستان (ترکیه) وابسته به حزب کارگران کردستان ، ارتش ترکیه و بویژه نیروی هوایی این کشور به بهانه جنگ با عراق به تشدید سرکوب کردها پرداخته و از جمله مناطق کردنشین را بمباران کرده‌اند . بر طبق اظهارات سخنگوی مزبور ، نیروهای ناتو که از خاک ترکیه به عراق حمله میکنند ، نیز بمباران شدید مناطق کردنشین را بصورت سیستماتیک پیگیری میکنند .

مباحثه با کارلوس آلدانا ، ایدئولوگ حزب کمونیست کوبا

(برگرفته از اسپیکل ، شماره ۲۷ ، ۱۹۹۰)



صدای کارگر

رئیس سازمان کارگران انقلاب ایران در آمریکا

★ برنامه های سراسری صدای کارگر:

هر شب ساعت ۸/۵ روی موج کوتاه
ردیف ۷۵ متربرابر ۴ مگاهرتز پخش میشود .
این برنامه ساعت ۶/۵ صبح روز بعد تکرار
میکرد .

★ جمعه ها برنامه ویژه پخش میشود .

★ برنامه های صدای کارگر ویژه کردستان:
★ روزهای شنبه ، دوشنبه و چهارشنبه ساعت
۶ بعدازظهر به زبان کردی و فارسی روی موج
کوتاه ردیف ۷۵ متربرابر ۴ مگاهرتز پخش
میشود . همین برنامه روزهای یکشنبه ، سه
شنبه و پنجشنبه ساعت ۶ تکرار میگردد .

★ جمعه ها ساعت ۹ صبح برنامه ویژه
پخش میشود . این برنامه ساعت ۶ بعدازظهر
جمعه تکرار میشود .

ALIZADI B.P.195
75564 PARIS - CEDEX 12
FRANCE

POSTFACH 650226
1 - BERLIN 65
W - GERMANY

در حالست که ما در زمینه تغذیه مردم واقعا بی‌کفایتی نشان داده‌ایم .

س : آیا در زمینه بحران تغذیه موجود ، واقعا سیستم سوسیالیستی غیرکارآفرین مقرر نیست ؟

ج : البته ما هم بی‌کفایتی و غیرکارآفرینی داریم ، در عین حال همین سیستم قادر است غیرمغرمحصار اقتصاد داری داشته باشد . آمریکا ، اتحادیه ، دهمیلیون نفر را تغذیه کند . ما در دهه هفتاد و به تشویق رهبری شوروی مدعی زیادی ببار آورده‌ایم . آن دوره سرزنی ما بود که بخاطر آن مسا اکنون می‌باید بپردازیم . در عین حال مردم پشت ما قرار دارند .

س : در کنگره چهارم حزب در اوائل سال آتی چه تغییراتی تصویب خواهند شد ؟

ج : مردم میبایست بیشتر دخالت داده شود و مسئولیت بیشتری بپذیرد و قدرت بیشتری در اختیار داشته باشد . ادارات و کارخانه‌ها میبایست تحت رهبری وی درآیند . ادارات نیز بایستی تحت کنترل مردم درآید . در عین حال احزاب دیگر مجاز شناخته نخواهند شد .

س : یعنی بدون اپوزیسیون ؟

ج : دشمن ما ایالات متحده است که با خرابکاری ، حملات ، ترور و باجگیری اقتصادی ، زندگی را برای مسا دشوار کرده است . اپوزیسیون ما نه در کوبا که در فلوریدا است . کسی که به اپوزیسیون می‌اندیشد ، به آمریکا سمپاتی دارد . ما میدانیم که آمریکا اگرمیتوانست - آنطور که میخواست - ما را با یک ضربه سریع سرنگون میکرد . تا زمانیکه نیرومندترین قدرت جهان با خشونت حیوانی بر علیه کوبا مبارزه میکند ، حزب کمونیست کوبا بایستی بر سر کار بماند .

س : اکنون قرار است که صنعت تورسم ، صنعت آتی جدید کوبا ، شما را در برون رفت از وضعیت ناهنجار کنونی کمک کند

ج : ما تمایلی به این نوع تورسم نداشتیم ، ریسر و کشفات زیادی را ما خود به داخل کشور می‌آورد . اما در تلات نویسیانه در جستجوی دلار جویو شمیم آنرا بدیدیم . تورسمتپا چیزی را دارد که مردم ما ندارند و این دقیقاً تپا معنی است که ما برای ارز آنها میبایستی بپردازیم .

س : آیا قرار می‌آورد با بازار اوضاع راسخوی تعیین کنند . بهبود نخواهد داد ؟

ج : ما فقیر ، اما مغروریم . حرکت به سمت عقب در کنار نخواهد بود ، اقتصاد بازار و نظام چند حزبی زماست بایسته . قدرت ایالات متحده در کوبا قبل از انقلاب بود . و بدون نظام ما میتوانست کار کند ، اما میبایست کامل شود . و بدون انقلاب مردم ما آنجا خوشبخت ، سالم و آموزش دیده که امروز است نمسود .

س : چرا کوبا اینچنین با سرخستی به سوسیالیسم باور دارد ؟

ج : شبهاتهای ما با سوسیالیسم اروپایی کمتر از تفاوتها میماند است : در کوبا انقلاب توسط حزب صورت گرفت بلکه برعکس حزب فرزند انقلاب است و اتحاد شوروی در انقلاب ما شرکت نداشت .

س : گر چه ما بعدتر ، بسیاری از زینتهای سیستم سوسیالیستی را تقلید کردیم ، امری که اشتباه فاحش ما بود ، در عین حال توانستیم از خطاهای نظیر اشتراکسی کردن اجباری دهقانان و صنعتی کردن بار کشور اجتناب کنیم ، همچنین مردم هیچگاه سرکوب نشدند : هیچگونه شکنجه و یا ربودن دگراندیشان و عناصر غیر مطلوب صورت نگرفتند .

س : جریانات اپوزیسیون کوبایی (برای ما) به نحو کاملا متفاوتی در این باره سخن میگویند .

ج : ما هرگز بسوی مردم خود شلیک نکردیم ، نه حتی با گاز اشک آور ، رهبران حزبی ما نیز هیچ امتیازی ندارند ، آنها در حاشیه زندگی روزمره قرار نداشتند و همان غذای ما میخوردند که سایر مردم میخورند . س : آیا اتحاد شوروی کمکمان بهترین دوست کوبا است ؟

ج : بین مسکو و هاوانا اکنون بیشتر يك اتحاد است . (برقرار است تا يك دوستی) - به همین دلیل نیز مشکلات اقتصادی شوروی در کوبا نیز حس میشوند . ما مشکلات بزرگی را پیش بینی میکنیم . ما مجبوریم خود را بیشتر از همه در بخش اجتماعسی محدود کنیم . برای آنکه وضع خوار و بار بندتر نشود ، قادر نخواهیم بود که در سالهای آینده بیمارستان ، مدارس و یا مهد کودک بسازیم

س : کوبا مشکلات اقتصادی خود را چگونه برطرف خواهد کرد ؟

ج : گرچه مردم میخوانند که بهتر و بیشتر بخورند و البته حق دارند تاکنون هنوز نآرامی صورت نگرفته است و اسن